



آنتوان چخوف

# دشمنان

سیمین دانشور



مؤسسه انتشارات نگاه

تاسیس: ۱۳۵۲

## فهرست

- پیش گفتار..... ۷
- چند خاطره از چخوف (به قلم ماکسیم گورکی)..... ۱۷
- جیر جیرک..... ۳۹
- دشمنان..... ۷۹
- فراری..... ۱۰۱
- رؤیاها..... ۱۱۳
- یک اتفاق ناچیز..... ۱۲۹
- ساز روچیلد..... ۱۳۹
- بوسه..... ۱۵۷
- راهب سیاهپوش..... ۱۸۷

تیفوس.....	۲۳۹
گوسیف.....	۲۴۹
بانو و سگ ملوس اش.....	۲۷۱
وانکا.....	۲۹۹
هاملت مسکویی.....	۳۰۷

## پیش گفتار

«تنها انعکاس حقایق زندگی بشری می تواند نام هنر به خود بگیرد. بدون انسان و خارج از منافع او، هیچ هنری وجود ندارد. هنر نغمه ای است که برای بشریت سروده می شود؛ اهرمی است که بشریت را به جلو می برد؛ انعکاسی از واقعیت های زندگی اجتماعی مردمی است که هنرمند در میان آن ها زندگی می کند.»

این چند اصل که تا حدی معرف هنر رئالیسم قرن نوزدهم است، در آثار نویسنده بزرگی که اینک ترجمه چندین داستان او به نظر خوانندگان می رسد، با نهایت مهارت و دقت رعایت شده است.

هرچند نویسنده، آن گاه که انقلاب در کشور پهناورش روی نمود، دیگر وجود نداشت و هرچند اصول مزبور بعد از انقلاب بود که برنامه هنری هنرمندان روس قرار گرفت،... ولی چخوف هنرمندی بود که پیشاپیش زمان می رفت. او و نویسندگان و منتقدان بزرگی چون «گوگول»

و «بلینسکی»، سال‌ها بود که زمینه این گونه هنر، «هنر برای مردم و به زبان مردم و برای به جلو بردن مردم» را ایجاد کرده بودند. بلینسکی در نامه‌ای که به گوگول می‌نویسد، او را این‌گونه راهنمایی می‌کند:

«زندگی را با همان شکلی که احاطه‌ات کرده ترسیم نما و هرگز آن را تزئین نکن! دوباره‌سازی نباید کرد؛ زندگی را از روی صورت اصلی آن مجسم کن و به زندگی از دریچه چشم مردم زنده بنگر، نه از پشت عینک‌های دودی و سیاه!»

و نیز می‌نویسد:

«بزرگ‌ترین هدف و مقصد هنر و ادبیات، خدمت به اجتماع است؛ هنر به تنهایی معرف زندگی نیست، بلکه بررسی و قضاوت اجتماع به دست آن است. هنر باید از جنبه‌های تفریحی و وقت‌گذرانی بیرون آمده، وقف آگاهی و بیداری جامعه گردد و در سرایش اشعار و داستان‌های عاشقانه و انعکاس عقاید ترحم‌آور رها نشود. هنر باید بیان هشیاری‌ها، بیداری‌های ملت یا ملل مختلف، در مراحل مختلف تاریخی باشد.»

به وسیله این مقدمات و تهیه این زمینه‌ها به دست چخوف، گوگول، بلینسکی و دیگر نویسندگان نظیر آن‌ها بود که هنر رئالیست در روسیه پا به عرصه وجود نهاد. چخوف چنان به نتایج کار خود و همکارانش اعتماد داشت که حتی در اثر معروفش، نمایشنامه «باغ آلبالو»، با دید واقع‌بین خود انقلاب آینده را پیش‌بینی کرد و از قول تروفیموف، دانشجوی جوان، چنین گفت:

«تمام روسیه باغ ما است، سرزمین روسیه وسیع و زیبا است، هزاران

جای زیبا در آن هست، حالا فکر کن آنیا، پدربزرگت و پدر پدربزرگت و تمام اسلاف تو، مالک برده‌ها و صاحب ارواح زنده آن‌ها بودند. آیا نمی‌بینی که از هر آلبالویی در باغ، از هر برگی، از هر کنده درختی، موجودات بشری به تو نگاه می‌کنند؟ آیا صدای آن‌ها را نمی‌شنوی؟ آه که چه وحشتناک است! هر وقت غروب یا شب در این باغ راه می‌روم، پوست کهنه و پیر شده درختان به تیرگی می‌درخشد و درختان آلبالو، مثل اینکه در خواب خود حوادث یک‌صد سال و دویست سال پیش را می‌بینند و گویی ارواح تیره و تار به دیدار آن‌ها می‌آیند. چرا بیش‌تر از این حرف بزنم؟»

و در آخر پرده دوم همین نمایشنامه، از قول همین تروفیموف، آشکارا و با خوش‌بینی خاصی، نزدیک بودن آن روز را پیش‌بینی می‌کند:

«زمستان که می‌آید گرسنه‌ام، مریضم، دلهره دارم، فقیرم. مثل یک گدای سر کوچه‌ام و هر جا تقدیر براندم، می‌روم و جایی نیست که پا نگذاشته باشم. اما روح من همیشه، در هر لحظه‌ای از شب و روز، از امید آینده سرشار است. من روزهای خوشبختی و مسرت را پیش‌بینی می‌کنم؛ من آن را کاملاً درک می‌کنم... خوشبختی آن‌جا است. روز سعادت نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود. من حتی صدای پایش را می‌شنوم. و آیا نباید آن روز را با چشم دید؟ آیا نباید آن را شناخت؟ چه اهمیت دارد اگر هم ما بدان روز نرسیم! دیگران که از آن برخوردار خواهند شد...»

نحوه عمل و برنامه کار چخوف این‌گونه بود. چخوف نبض اجتماع را در دست داشت و همشهری دلسوز، مهربان و فداکاری برای مردم کشور